

نوشته از: عبدالودود فضلی

هالند/جولای 2014

نامه ای

بر "بوطیقای پاشان چشمهای سیاه بهار"



فرهود گرامی، نقد و مقدمه ای را که درمورد کتاب داستانی (چشمهای سیاه بهار) نوشته اخیر محترم قادرمردی نوشته اید، مطالعه کردم. من هم خواستم به عنوان حسن ارادت نسبت به نوشته های شما، چند سطری کوتاه و ناچیز را در مورد محتوای نوشته و نقد تان بنویسم. هرچند تا هنوز مجموعه داستان های "چشمهای سیاه بهار" را که بتازگی بچاپ رسیده است، نخوانده ام. با وجود اینکه دریافت ادبی من آنقدر رسا نیست تا جملاتی که درخور دقت و تأمل شما باشد بنویسم، ولی بازهم دلم آرام نگرفت، نقدی که شما در مورد نقد داستان های مردی و نقد نقد ادبی نوشته اید واقعاً آنقدر روشن و زیباست که بدون اینکه آقای مردی را اگر

کسی هم ندیده باشد به شخصیت، توانایی، و سلیقه نوشتاری اش درعالم نا آشنایی آشنا میسازد. شما آنچنان نقدی مینویسید که از تحلیل تا تأویل، واز تأمل تا تعقل همه را مانند دانه های مروارید کلمات به تار ابریشم ادبی درکشیده پهلوی هم به انتظام عالی، چنان قرار میدهید، که خواننده را ذوق خواندن به جوش می آید.

"نقد، نوعی از خلاقیت ادبی است. نقد، تلفیق خلاقانه علم و هنر است، ترکیبی از خرد منطقی و عقل شهودی. متنی که به نقد تبدیل میشود، بخودی خود متنی تأویل شکن و تفسیر برانداز است. از استقرار نیت و اعمال سلطه می گریزد، در حین نگارش و خوانش متن، ساختار متن را می شکند، توته توته می کند، اما توته ها را باطل نمی کند..."

آری، نقد سالم و دلسوزانه هم به مانند انتی بیوتیک ادبی است و هم ملتی ویتامین ادبی. از یکطرف میکروبهای خورد و کوچک ادبی که ناخود آگاه ویا از کم تجربگی داخل وجود متن جای گرفته آنها را از میان برداشته، صحتمندی نوشته را تأمین میکند. از جانبی متن و نویسنده متن را تقویت روحی می بخشد تا زیبایی مطالب و بوهای دل انگیز گلهای ادبی را به مشتریهای خویش عرضه بدارد. در اینجااست که نقد وظیفه وجدانی خویش

را ادا نموده خودش هم به متنی تبدیل شده و جاده جولانگاه را برای جولان کننده هموار تر و آشناتر میسازد. چون اگر "متن هر قدر تابان و آفتابی باشد، اگر نقد نشود رگه های درخشانی است در دل سنگ. اگر نوشتار زیر نقد نرود متن نویسی دچار شبکوری و انجماد میماند."

نقد است که نویسنده را از کسالت خواب بیدار میسازد. زیرا بعضی از نویسندگان عزیز بخاطر ازدیاد اثر و قلمزدن های پیهم خویش سربه بالین نگذاشته و با چشمان خواب آلود افسار قلم را میان انگشتان گرفته به جلو، در حرکت می افتد و بعضی اوقات با آبی، دست و روی را کمی تازه میسازد تا سنگینی چشم را کمتر بسازد. هر نوشته ای کمبود های خود را دارد و هیچ چیزی بدون عیب نمی باشد. پس این گونه نقد ها و متن ها آبهای معطری اند که برخسار قلم و ذهن نویسنده میخورند. اگر نقد، قلمها و قدمها و عقل ها را بیدار نسازد، بلا آخره نویسنده به همراه تألیفات خویش خود بخود معدوم میگردد.

ولی به هر صورت، جای تأثیر در این جاست که در فرهنگ ما، هم جواری تراست و هم آسیاب کند. روزی از زبان یکی از دوستان فرهنگی شنیده بودم که میگفت فرهنگیان و نویسندگان با هم همکار خوبی هستند. شاید آن دوست عزیز هم این سخن را از زمانه های بسیار قدیم شنیده باشد. زیرا تا جاییکه حالا خودم می بینم حرف آن شاهد مدعا نیست. چون فرهنگیان ما از یکدیگر میترسند. نویسنده از منتقد میترسد و منتقد از نویسنده اثر. چون اکثر منتقدین عزیز صادقانه نقد نمی کنند و اکثراً نویسنده های گرامی نقد پذیر نیستند. در حالیکه نقد و متن دوستان خوب و انیس و مونس یکدیگر هستند. چنانکه نقاد مانند آئینه باشد و نویسنده مقابل آئینه. زیرا آئینه بطور صادقانه عیوب و محاسن بیننده را برایش آشکار میسازد. بیننده نباید با دیدن محاسن خود، خودخواه شود و با دیدن عیب خویش عصبانی شوند و آئینه را بخاطر صداقتش بشکنند. در حالیکه چنین اتفاقات همیشه رخ داده است. ولی با تأسف که آئینه ها هم سه نوع هستند. آئینه های مسطح، مقعر و محدب. آئینه مسطح صورت را بشکل حقیقت آن نشان میدهد، بیننده عیوب خویش را آنگونه که هست، باید درست و اصلاح سازد. ولی آئینه مقعر بیننده را آنقدر بزرگ نشان میدهد که خود بیننده به دیده خویش متعجب میگردد که آنچه نیستم نشان داده شده ام. و آئینه محدب بیننده را آنقدر خورد نشان میدهد که از خود میترسد. پس آئینه مسطح، مشتمل های متن را باز و سلطه بی جا تازیدن معناراً میشکند. "نقد ادبی باز کردن مشتهای فرو خفته در متن است، نه باز کردن مشتمل نویسنده. شکستن سلطه معنایی است، نه شکستن کلکهای مؤلف. بیاد داشته باشیم که برآمدگی ها و دامنه های متن، جلجتا نیست که در آن مؤلف را در کاج نوشتارش صلیب زد..."

اگرچه بزرگ سازی و کوچک سازی درخون اکثریت ما افغانها جریان دارد. گاهی از کاهی کوهی و گاهی از کوهی کاهی ساخته میشود. این هم یکی از کارهای معمول در کشور ماست. نداف را به کشاف ارتقاء میدهند و مگس را به مقام عقاب.

سال اول مطرب آمد دوم شیخ شد

بخت اگر یاری کند امسال سید می شود

خوب از مطلب دور نشویم که از گپ گپ نخیزد. چون حرف بالای نقد و نویسنده است. هر منتقدی نویسنده است ولی هر نویسنده ای منتقد نیست. زیرا در حقیقت منتقد اصلی کسی هست که دید وسیع و دل بزرگ داشته باشد. نه اینکه با تنگ نظری و تنگدلی نبسته هایی را نقد نماید، تا نویسنده ای که با اعتماد اثر خویش را برایش می فرستد از کرده خویش پشیمان گردد.

" اما در خطه ما نقد مؤلف در شکل ترور مؤلف و بی حرمتی به مؤلف بیداد میکند... ادبیات ما به پرورش و ایجاد نقد ادبی نیازمند است. رخس نگارش به جولان می آید اما برای شمارش ضربات قمچین. پرده را از روی تندیس داستان برمیدارند اما با تلالوی تبر "

آری خصوصاً نقدی که با غرض باشد، کاستی های متن یا واضح نمیگردد و یا به انحراف کشیده میشود که حتا نقاد خودش هم نمی داند که چه کرده است. جا دارد که یک تجربه کوچک خود را خدمت شماییان نمایم : ازگپ گپ برآمد:

روزی خدمت یکی از دوستان فرهنگی خود که ایشان خودش داستان نویس، طنزنویس، شاعر، پژوهشگر، و منتقد فعال در سایتهای اینترنتی هم است، چند سال قبل مجموعه شعرم را (خورجین عطار) برایش فرستادم. خورجین عطار اغلباً اشعارکنایی و طنزآلود است. بعد از چند روز چنین نقد یا به گفته خودش ملاحظاتی نوشت و برایم ارسال فرمود:

نقد منتقد ...

در غزل (رحمت) بی وزنی و ناهماهنگی واژه ها دیده میشود:

تشنه گانیم یا الهی، قطره آب، بر کام ما

خیلی خماریم پر کن از شراب، این جام ما

حاجت به توضیح نیست اهل ادب و شعر، نیکو میدانند که مصرع دوم (خیلی خرابیم پر کن از شراب جام ما) فقط یک گپ است همچنان واژه های «خیلی خرابیم» سخن شاعرانه نیست. در غزل (دزد کمر بسته) نیز کاستی ها و وزن گریزی هایی به چشم میخورد:

امشب این ماه دوهفته، بسی بر جسته شده

پای مرغ دل عاشاق، در او، بسته شده

جواب -

استاد محترم: باید یاد آور شوم که این اولین سروده ام بود تقریباً چهل سال پیش ، که خواستم اینها به همان صورت قدیمی اش باقی بمانند. ولی اگر به این بیت دقیق شوید بی وزنی وجود ندارد.

تشنه گانیم یا الهی قطره آب در کام ما

خیلی خماریم پرکن از شراب این جام ما

شما نوشته اید که ((خیلی خرابم پرکن از شراب جام ما)) که اینجا شما (خیلی خرابم) نوشتید در حالیکه

در مصراع دوم (خیلی خماریم) میباشد نه خراب ، و این را هم از قلم انداخته اید که اگر مکمل خوانده شود تغییر وزنی وجود ندارد. همچنان شما فرموده اید که واژه (خراب) کلمه شعری نیست

در حالیکه همه ی شعرا این کلمه را بکار برده اند. تنها در اشعار مولانا اضافه از 120 بار مستعمل

گشته ، و در دیوان حافظ هشتاد بار استعمال شده است.

بطور مثال: (ما خسته گانیم و تویی صد مرهم بیمار ما = ما بس خرابیم و تویی هم از کرم معمار ما)

(تا که خرابم نکند کی دهد آن گنج به من = تا که به سلیم ندهد کی کشدم بحر عطا)

دیوان شمس مولانا

(ور خرایست جای من چه شود = گفته ی من نگر که بستان نیست) گزیده اشعار مسعود سعد

(ایام شباب است شراب اولیتر = با سبز خطان باده ی ناب اولیتر)

(عالم همه سر بسر رباطیست خراب = در جای خراب هم خراب اولیتر)

(صلاح کار کجا و من خراب کجا = ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا) دیوان حافظ

نقد ...

در غزل (دزد کمر بسته) نیز کاستی ها و وزن گریزی هایی به چشم میخورد :

امشب این ماه دوهفته ، بسی بر جسته شده

پای مرغ دل عشاق ، در او ، بسته شده

جواب —

امشب این ماه دوهفته ، بسی بر جسته شده

پای مرغ دل عشاق ، در او ، بسته شده

دراین شعرشاید عقل من قاصر باشد ولی اگر (پای ، مرغ ، دل) به کسر خوانده شود در

وزن تغییر وجود نخواهد داشت. به آنهم دراصلاح آن از شماری یاری می جویم.

نقد ...

در صفحه 223 کتاب ، شعری است که (دنیای بیهوده) عنوان دارد. که این واژه های مرتب شده را نمیتوان شعر گفت:

روزی که در این جهان بگشتم ، شامل گریان شدم

هر چیز که دیدم ، همه دیدم باطل بریان شدم

عمرم همه بیهوده و بیکار گذشت ، نالان شدم

محفل بستم سوی جهان کامل خندان شدم

این ترکیب واژه ها یعنی چی ؟ (شامل گریان و باطل بریان) شدن ، یعنی چی ؟

جواب —

این یک شعر مستزاد است چنانکه در کتاب زیر عنوان (دنیای بیهوده) نیز مستزاد نوشته شده اما این هم یکی از اشتباهات

مطبعه بوده که فاصله میان (شامل و گریان) و (باطل و بریان) کمتر گذاشته شده که اصل آن چنین است.

روزی که دراین جهان بگشتم شامل — گریان شدم

هرچیز که دیدم همه دیدم باطل -- بریان شدم

عمرم همه بیهوده و بیکار گذشت -- نالان شدم

محمل بستم سوی جهان کامل -- خندان شدم

اما استادان ادب همچو شما بزرگوار با همان دانش و تجارب خویش اشعار را هرگونه که باشد میتوانند جنسیت و اصلیت آنها را تشخیص بدهند.

شامل شدن بدنیا یعنی تولدشدن. زمانیکه طفل بدنیا میآید اولین بارگریه میکند. نه خنده به همین ملحوظ ملحوظ غمهای زندگی بیشتر از خوشیهای آنست. و بریان شدن: سوختن و کباب شدن در غم دنیا و زندگی در مصراع اخیر (محمل بستم) است که شما (محمل بستم) نوشتید.

بلی فرهود گرامی ،

اینک شما در مورد نقد های فوق الذکر خود قضاوت فرمائید. اینرا ندانستم که این ملاحظات در حالت هوشیاری بود و یا حالات اغما و یا هم ... نمیدانم. پیش از اینکه پاسخ ملاحظاتهش را بدهم تلفونی همراه اش تماس گرفتم و اشعار نقد شده را برایش به شکل اصلی آن خواندم .
میدانید که چه گفت ؟

گفت هان والله اینها درست است. بعد از آن این پاسخهای کتبی را خدمتش فرستادم و گفتم لطفاً کاستیهایم را برون نویس نموده برایم بفرست. در جواب گفت ببینم چه کرده میتوانم. که تا هنوز که پنج سال میگذرد هیچ کرده نتوانست و کاملاً ارتباطها قطع شد. نه به تلفونم وصل میشود و نه به ایمیل پاسخ میدهد. نمیدانم که از آزم است و یا کدام علت دیگر دارد. یا اینکه نقد ادبی برای همین است که ارتباط بین آدمها را قطع نماید؟ در کشور ما همه چیز سرچپه عملی می شود!

آفت سکوت !

" سکوت آفت دیگری است که به مقیاس جنگ زرگری ادبیات کشور را ضربت زده است . سکوت در برابر تولیدات ادبی ، از ناتوانی دسته جمعی و بیچارگی تاریخی ما منشاء میگیرد. ما زور فردی نداریم و زور جمعی مان ته کشیده است."

پیش طبیب چه میکنی ، پیش سرگذشت برو.. اینبار جناب فرهود خودت هم شاهد مدعای من هستی. مثنوی " کلیله و دمنه " (منظومه ای است که طی چندین سال متمادی نشستم و در وزن و فرم مثنوی سرودم تا در چندین صد صفحه رسید و سرانجام درین اواخر تکمیل شد) آری همین منظومه را جاهای که خود شما لازم

دیدید و من لازم دیدم ارسال نمودیم. هیچکدام نه جواب مثبت داد و نه منفی، شاید بسیاری های شان زحمت مطالعه منظومه را نیز برای خود نداده باشند! در حالیکه این عمل دور از نزاکتهای انسانی است بالاخص که از جمله دانشمندان و فرهنگیان هم باشند. نویسنده هیچوقت از گریبان کسی نمیگیرد که حتماً برایم چیزی انجام بده و چیزی بنویس ولی اگر موصوف به انتظار میان تهی قرار بگیرد مأیوس میشود.

واژه‌های چندین شخصیتی که کلیله و دمنه برایش ایمیل شده بود، یکی از آنان برایم گفت: "پروا ندارد بدون نوشته من چاپش کن". من هم تماماً کتابهای خود را بدن نوشته کس دیگر چاپ کرده‌ام. ولی در مورد نواقص منظومه کلیله و دمنه هیچ نگفتم. وقتی بعد از یک اشاره کوچک شما (آقای فرهود) این منظومه قطور را چندین بار باز خوانی کردم و کوچکترین اشتباه را تا جایی که عاقلم قد میداد اصلاح کردم. و دوباره نقل اصلاح شده را وقتی برای همین استاد و همین منتقد گفتم که حتا کلمات (به و در) را اصلاح کردم. برایم گفت: "بلی همینها بسیار خراب بود." شما خود تصور نمائید که این منتقد گرامی آیا پیش از آن زبان نداشت که برایم میگفت که (به و در) را اصلاح نمایم. این خودش یک تنگ نظری و سکوت مغرضانه را بیان نمی کند؟ این همان کسی است که برایم گفته بود فرهنگیان با هم همکاری های خوبی دارند. پس همان فرموده شما که "سکوت آفت دیگری است که به مقیاس جنگ زرگری ادبیات کشور را ضربت زده است"

دوست نهایت عزیزم فرهود،

خدا کند این نامه یا این گزارش مورد پسند واقع شود. همچنان اگر شما لازم میدانید بخاطر اینکه دوستان دیگر دیدگاه مرا نسبت به نقد شما (بوظیفای پاشان چشمهای سیاه بهار) بدانند وهم چنان از سرگذشت من هم باخبر شوند. و ببینند که بالای منظومه کلیله و دمنه من، چه چیزی باریده است. چرا که خاطرات من، سرگذشت کامل و شاهد عینی است به گفته های شما و تأکید بر ضرورت نقد ادبی مملکت. اگر ممکن باشد این نوشته را خدمت جناب مرادی (این داستان نویس متفکر، با استعداد، خوش کلام و پر صلابت کشور) و دیگر دوستان هم بفرستید که ما دست اندرکاران فعالیت های فرهنگی، باید شناخت خوبی از منتقدین و نقدها، نویسنده ها و نوشته های شان داشته و قدر شناس به یکدیگر باشیم.

به امید رفع سکوت و تشنج در فضای فرهنگی مان

با احترام

